

## مریم حسین زاده

### همراه

از این پیراهن راه راه  
یک راه می آید و  
یک راه می رود  
و شرق صورتم  
بادکمه های مغربیت بسته می ماند  
اما آستین ها  
آغوش گشوده و  
در هوای همین حوالی  
می گردد و می نویسد

"نزدیک تر بیا اگر چه حضورت ممنوع است"  
"اکنون عشق همین جاست که ایستاده ایم"  
"و پاداش فکر کردن همین است؟"  
سری به روی سینه ی میهنی  
که دور و نزدیک  
دوست می داشتی ش  
"باید هر آنچه هست برون آید"  
از این دوراه  
که راه راه می کند خاک را و  
هوار می پیچد بر گردن سکوت  
باید چقدر ماند؟

"تا صبح از پیاده رو آسوده بگذرد"  
"و ساعت درست عقربه هایش را

رو به آفتاب نشانه بگیرد"

تا دیگر

"تولد شعر را پنهانی جشن نگیریم"

"و عشق لنگرها را بردارد و برکشد شراع در تمام بنادر"

"دنیا چقدر در دسترس است"

"دست مرا بگیر"

هرگز جهان به تنهایی دیدار کوچکمان را

به یاد نخواهد آورد."

آذر ماه ۸۸

شعرهای داخل گیومه از زنده یاد محمد مختاری است.

## گوجه سبز

تقویم های آبستن هوس گوجه سبز کرده اند  
و دوازده به چهار قسمت مساوی  
برف  
برف  
برف  
برف می بارد  
توی کمد  
لباس هایم را ورق می زنم  
تابستان ناپدید شده است  
و جادومه ها  
سال هاست که اعتصاب غذا کرده اند و  
لب به دکمه نمی زنند  
ته چمدانم ماهی ی سرخ کوچکی ست  
که به یادم می آورد  
پاییز اسم رمز جزیره ی تنهائیت  
و اینکه می دانیم  
شناسنامه ی آسمان جعلی ست  
و خانه ی دوست  
دو کوچه پایین تر  
بام به بام  
یک دست پارو برایمان ساخته است  
که دل برف ها را آب می کند  
و حیاط خلوت همسایه  
بایک سبد هوس دانه  
می خواهد میوه های هر فصل را  
به فصل خودش دست چین کنیم  
تا دوازده ماه  
مثل ماه  
مثل بچه ی آدم  
بیایند و بروند لای تقویمی  
که ویار گوجه سبز کرده است.

تابستان ۸۸

## باغ سنگی

کاشی های معتاد به رنگ آبی  
اصفهان نبود  
شیراز هم نبود  
وباغ  
باغ سنگی ی بی رنگی بود  
بی هیچ منفذی  
دری نبود  
سری نبود  
بزنی به حافظیه  
به قونیه  
تاتوس  
تا پشت پلک های بسته ی اسفندیار  
که در خماری دستان رستمی  
پل بسته بود باسی و سه چشم  
به نشئه گی ی مرگ  
نه  
کاشی های آبی  
سردر باغ دلگشا نبود  
تاریخ تکراری زهدان پدر بود  
که میانبر زده بود  
از ستون مرمرین پا  
تا ایوان های گرد و برآمده  
بالای ناف باغ  
شایسته ی گردنی کشیده به بالا  
لبخند زنی بود  
معتاد به رنگ آبی  
که دستش نرسید به نوشدارو  
و داستان همیشه از نرسیدن ها شروع شده بود  
همیشه دیر  
همیشه دیر می رسیم  
و گلو گلوست  
که از پهلوی مادریده می شود.

پاییز ۸۸